پژوهش‌های اصولی
فصلنامه علمی پژوهشی اصول
سال دوازدهم، شماره ۴۳، تابستان ۱۴۰۴
صفحات ۱۰۳ تا ۱۱۸
تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۱۰
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳

USUL STUDIES
A Journal of Usul al-Fiqh
Vol. 12, No. 43, Summer 2025

بررسی انتقادی ادله اختصاص انصراف به مطلقات

حمزه فخرالدین علیزاده[۱]

چکیده

در فرایند استظهار مراد شارع، پدیده‌ی «انصرافِ ذهنی» نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند؛ با این حال در باب قلمرو جریان آن میان اصولیون اختلاف‌نظر وجود دارد. غالب صاحب‌نظران، جریان انصراف را صرفاً به «مطلقات» منحصر می‌دانند، اما دیدگاه دیگر، آن را به «عمومات» نیز تسری می‌دهد. از آنجا که بخش عمده‌ای از ادله‌ی شرعی بر پایه‌ی عمومات استوار است؛ تبیین دقیق این مسئله، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر دارد. پژوهش حاضر با روشی توصیفی – انتقادی، دو چالشِ اصلی مخالفان در عمومات را واکاوی کرده است: نخست، ناسازگاریِ انصراف با مدلول وضعی عمومات؛ دوم، تلقی انصراف به مثابه‌ی «تخصیصِ نیازمندِ دلیل». تحلیل این پژوهش نشان می‌دهد که این خدشه‌ها فاقد قوتِ منطقی بوده و ناشی از خَلطِ حوزه‌های ثبوتی و اثباتی و عدم دقت در حقیقت انصراف است؛ در نتیجه، انصراف در عمومات نیز جاری است و تقیید آن به مطلقات، توجیه اصولی پایداری ندارد.

واژگان کلیدی: انصراف، مجاری انصراف، عمومات، مطلقات، مدلول وضعی.

۱. دانش‌آموخته سطح ۴ حوزه علمیه قم؛ hamzealizadeh@gmail.com

مقدمه

بدیهی است کـه بخـش عمـده‌ای از معـارف و دسـتوراتِ شـرعی از طریـق «اطلاقـات» و «عمومات» تشریع شده‌اند؛ با این وجود، عوامل گوناگونی (اعم از مقیّدات لفظی، مقـامی، متصل و غیره) موجبات دست‌شستن از دلالت ظاهری این ادله را فـراهم می‌آورنـد. در ایـن میان، «انصراف» ــ به معنای تبادر مفهومی معین به ذهن هنگام مواجهه با لفظِ مطلق یا عام ــ یکی از مؤلفه‌های اساسی در تضییق دلالت ادله محسوب می‌شود. پرسـش بنیـادین ایـن است که آیا انصراف صرفاً در «مطلقات» محقـق می‌شـود یـا «عمومـات» نیـز از مجـاری جریان آن محسوب می‌گردند؟ مسلم است که تبیین دقیق مجـاری انصـراف، بـرای ترسـیم مرزهای دلالت ادله، امری ضروری است.

پیشینه پژوهش

مطالعات نشان می‌دهد کـه بحـث از «مجـاری انصـراف» در کتـب اصـولی قـدما چنـدان موردتوجه نبوده و حتی خود مبحث انصراف جز در مواردی انـدک، (علامـه حلـی،۱۳۸۷، ج۴، ص۴۹ و۲۹۴؛ همو، ج۶، ص۱۹۵؛ ابن ادریس، ۱۴۱۰، ج۳، ص۳۶) جایگاه نداشته است. در کتب متأخرین، این بحث کاربرد بیشـتری یافتـه (علامـهٔ حلـی، ۱۴۱۳، ج۳، ص ۳۸۸؛ همـــو،۱۴۱۲، ج۱، ص۱۸۶ ؛ ۱۴۱۴، ج۸، ص۲۹۸؛ محقـــق حلّـــی،۱۳۶۴، ج۲، ص۱۱۷؛ همو، ۱۴۱۳، ص۱۱۳) و در آثار علمای معاصر نیز مکرراً مطرح شده اسـت؛ امـا عمده‌ی این مباحـث یـا بـه اقسـام انصـراف اختصـاص داشـته (آخونـد خراسـانی،۱۴۹۰، ص۲۴۹) و یـا بـه تبیـین مناشـئِ پیـدایش آن پرداخته‌انـد. (نـائینی، بی‌تـا، ج۱، ص ؛ روحانی،۱۴۱۳، ج۳، ص۴۴۸؛ حلی، اصول الفقه،۱۴۳۲، ج۵، ص۴۴۶)

با وجود نگارش مقالاتی در این حوزه (احمـد مبلغـی، ص۲۶، ج۱۱۵) و نیـز مقـالات برگرفته شده از آثار آیت‌الله زنجانی (مجله تا اجتهـاد، پیش‌شـماره یـازدهم) همچنـان یـک تبیین جامع که ضمنِ واکاوی مجاری انصراف به نقـد و داوری دقیـق اشـکالات وارد بـر آن بپردازد، جای خالی‌اش احساس می‌شود، لذا لازم است علاوه بر تبیین زوایای مختلف ایـن مسئله به قضاوت علمی پیرامون ایرادات مطرح شده نیز پرداخته شود.

اهداف و ساختار مقاله

این پژوهش با هدف رفع خلأهای مذکور در سه محور اصلی تدوین یافته است:

۱. **جریان انصراف در اطلاقات:** بررسی و نقد مبانی موجود در تعریف «حقیقت اطلاق» (از قبیل رفض القیود در برابر جمع القیود) و تثبیت جریان انصراف در اطلاقات.

۲. **جریان انصراف در عمومات:** که محور اصلی مناقشات این پژوهش است. در این بخش، دیدگاه‌هایی که انصراف را با مدلول وضعی عمومات ناسازگار می‌دانند در برابر دیدگاه مخالف بررسی شده و نهایتاً عمومات نیز به عنوان یکی از مجاری انصراف تثبیت می‌گردد.

۳. **جریان انصراف در اطلاق مقامی:** واکاوی دیدگاه آیت‌الله زنجانی مبنی بر جریان انصراف در این نوع اطلاق، با تکیه بر ارتکازات عرفی. (همچون مثال رضاع)

بدین ترتیب، این پژوهش با ارائه‌ی تحلیلی منسجم از مبانی و ادله‌ی هر سه مجرا و پاسخ به ایرادات وارد بر هر دیدگاه درصدد شفاف‌سازی دامنه‌ی کاربردیِ «انصراف» در مباحث الفاظ است.

مجاری انصراف: تحلیل امکان جریان انصراف در عمومات و اطلاقات

سه مجرای اصلی برای جریان انصراف قابل‌تصور است؛ نخست: جریانِ آن در اطلاقات؛ دوم: در عمومات؛ سوم: در اطلاقات مقامی. از این رو، مبحث پیش‌رو در سه سرفصل مجزا مورد واکاوی قرار می‌گیرد.

ممکن است این شبهه مطرح شود که انصراف در الفاظ خاص نیز جریان می‌یابد؛ به عنوان نمونه، هنگامی که از «مرحوم نائینی» سخن به میان می‌آید، لفظ مزبور به شخص خاصی انصراف دارد در حالی که در اینجا نه اطلاقی در کار است و نه عمومی؛ بنابراین، وجهی برای تخصیص مجاری انصراف به اطلاقات و عمومات وجود ندارد.

در پاسخ باید گفت: لفظ مذکور تنها در صورتی منصرف به فرد خاص تلقی می‌شود که «مؤوّل به مُسَمّی» باشد که در این صورت از قبیلِ مطلقات محسوب می‌گردد. در غیر این صورت، تعبیر «انصراف» در مورد آن ناصواب است و باید از واژه‌ی «تبادر» استفاده کرد. با توجه به تعریف انصراف، شرط صحت آن این است که لفظ از حیث لغت، قابلیتِ انطباق

بر غیر (اعم از عمومات و اطلاقات) را دارا باشد، نه آنکه از الفاظ خاصه‌ای باشد که جز بر یک فرد قابل انطباق نیستند؛ درست برخلاف تبادر که به همین دلیل، از علائم حقیقت و نشانه‌ی وضع است.

۱. جریانِ انصراف در اطلاقات

اگرچه اطلاقات، قدری متیقن مجاری انصراف به شمار می‌روند، اما بر اساس دو مبنای اصولی، جریان انصراف در این مجرا نیز با چالش مواجه شده است:

مبنای نخست: دلالت اطلاقات بر شمول، همانند عمومات، وضعی است.

چنانچه دلالت اطلاقات را مستند به وضع بدانیم، نه «مقدمات حکمت» و معتقد باشیم که «اطلاق» و «سریان» جزوِ موضوعٌ‌له است، منطقاً همان اختلافاتی که در جریان انصراف در عمومات وجود دارد در اینجا نیز ظهور می‌کند و اشکالات وارد بر آن مقام در اینجا نیز جاری خواهد بود. البته در تبیین عمومات خواهد آمد که حتی با فرض وضعی بودن دلالت آن‌ها، مانعی بر سر راه جریان انصراف وجود ندارد؛ وانگهی، مبنای مذکور پس از «سلطان‌العلما» مهجور گشته و امروزه قائل ندارد.

مبنای دوم: حقیقت اطلاق «رفض‌القیود» است، نه «جمع‌القیود».

بنا بر این مبنا، مجالی برای انصراف باقی نمی‌ماند؛ چرا که «رفض‌القیود» بدین معناست که هیچ قید و خصوصیتی در معنایِ لفظ و موضوع حکم لحاظ نشده است؛ بنابراین در مطلقات، نظر به نفس معناست و متکلم هنگام تلفظ، هیچ التفاتی به مصادیق و افراد نداشته است. در نتیجه، صحیح نیست گفته شود این لفظ شامل برخی افراد می‌شود و برخی دیگر را شامل نمی‌شود.[1] (طباطبائی قمی، ۱۴۲۳، کتاب الاجاره، ص۱۳؛ مؤمن قمی، ۱۴۱۹، ج۲، ص۱۸۴؛ خمینی،۱۴۳۴، ج۳، ص۳۴)

---

۱. أنّه لا وجه لانصراف الدلیل عن المورد فان الاطلاق رفض القیود فیکون الدلیل شاملا لجمیع الأفراد. امام خمینی (ره) نیز در بحث از عدم مانعیت کثرت وجود از اخذ به اطلاق، همین تعلیل را مطرح می کنند، لکن به این معنا نیست که ایشان جریان انصراف را در مطلقات منکر اند بلکه خود ایشان در ادامه می فرمایند: و حدیث الانصراف أمر آخر لیس المقام مورده.

پاسخ

با صرف‌نظر از مباحث مفصل پیرامون این مبنا که آیا اطلاق، رفض‌القیود است یا جمع‌القیود که در کلمات شهید صدر مطرح شده (صدر، ۱۴۱۷، جلد۳، ص۳۲۹) و یا اینکه اساساً این دو مقوله بی‌ارتباط به حقیقت اطلاق هستند، چنان‌که سید جواد شبیری (تالار مباحثه علمی فقاهت، حقیقت اطلاق در اصول فقه و نقد مبنایی بحث رفض القیود و جمع القیود. تقریرات مسعود عطار منش) قائل بدان هستند دو پاسخ اساسی برای جریانِ انصراف در اطلاقات ارائه می‌شود:

اولاً: تحقق انصراف متوقف بر مراد متکلم نیست، بلکه رهینِ فهم مخاطب است. به دیگر سخن، برای شکل‌گیری انصراف، تفاوتی نمی‌کند که اطلاق، «رفض‌القیود» باشد یا «جمع‌القیود» و نیز اهمیتی ندارد که متکلم به افراد نظر داشته است یا خیر؛ آنچه اهمیت دارد، برداشتی است که مخاطب از کلام دارد، چرا که انصراف مقوله‌ای است مربوط به ساحت فهمِ مخاطب؛ حال‌آنکه مباحث الفاظ از قواعد خاص خود تبعیت می‌کنند و این قواعد، تابع قصد و اراده‌ی متکلم نیستند.

ثانیاً: پاسخِ دوم ماهیتی نقضی دارد؛ بدین بیان که همان‌گونه که با تمسک به اطلاق، اراده‌ی تمامِ افراد را به متکلم نسبت می‌دهیم در حالی که فرض بر آن است که متکلم اصلاً به افراد نظر نداشته است به همان صورت می‌توان با تمسک به انصراف، اراده‌ی برخی افراد را به وی نسبت داد.

۲. جریان انصراف در عمومات

اقوال در مسئله

در این خصوص دو دیدگاه وجود دارد: دیدگاه مشهور که قائل به عدم جریان انصراف در عمومات است و گروهی از اعلام که قائل به تحقق انصراف در آن شده‌اند.

از آنجا که بحث مذکور در هیچ‌یک از کتبِ اصولی و فقهی به‌صورت جدی و در جایگاه مشخصی واکاوی نشده است، دستیابی به آرایِ بزرگان به‌سهولت ممکن نیست. از این رو،

تمام اقوالی که یافت شده، ارائه می‌گردد تا «مظان بحث» برای پژوهش‌های آتی روشن‌تر گردد.

دیدگاه اول: عدم تحقق انصراف در عمومات

شاید نخستین کسی که این مسئله را مطرح کرده، یکی از اساتیدِ مرحوم نراقی باشد؛ ایشان به نقل از استادِ خود در باب جریان انصراف می‌فرمایند: «در جریان انصراف، میان اطلاق و عموم تفاوت است.» (نراقی، ۱۴۱۷، ص ۷۷۸-۷۷۹) خود مرحوم نراقی نیز در مواضعی، این قول را پذیرفته‌اند. (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۰، ص ۲۲۳)

از دیگر کلمات بزرگان که برداشتِ مخالفت یا تردید در تحقق انصراف از عمومات از آن‌ها به دست می‌آید، می‌توان به کلمات کاشف‌الغطاء (کاشف‌الغطاء، ۱۴۲۲، ج۱۹، ص۲۹) و شیخ انصاری (نصاری، ۱۴۱۵، ج۴، ص۲۴۴)[1] و همدانی (همدانی، ۱۳۷۶، ج۲، ص۳۱۵) و آملی (آملی ، ۱۳۸۴، ج۵، ص۴۵۵)[2] اشاره کرد؛ هرچند موضعِ نهاییِ هر یک از این بزرگواران در این مسئله، نیازمند بررسی دقیق‌تر و واکاوی در سایر موارد است.

دیدگاه دوم: جریانِ انصراف در عمومات

در تقابل با دیدگاه غالب، جمعی از صاحب‌نظران بر این باورند که انصراف می‌تواند در مسیر شکل‌گیری دلالت عموم نیز اختلال ایجاد نماید. از جمله مدافعان این نظریه می‌توان به نظریه مرحوم آخوند، (خراسانی، ۱۴۹۰، ص ۲۱۷) مرحوم خوئی (خوئی، ۱۴۱۸ق، ج

---

۱. و یمکن دفع الثاني: بأنّ هذه الانصرافات لتشکیکات ابتدائیّة ترتفع بعد التأمّل، و إلّا فلو بني علی عدم شمول الإطلاقات لکلّ فردٍ بعید الفرض، لم تبق قاعدة کلّیة؛ لأنّ أکثرها مستفادة من الإطلاقات دون العمومات اللفظیّة اللغویّة.از این فرمایش اخیر«لانّ اکثرها...»استفاده می شود که در نزد ایشان مسلم است که انصراف در عمومات لفظیه جاری نیست.

۲. و لقد أجاد الشیخ الأکبر (قده) حیث قال: فلو بنی علی عدم شمول الإطلاقات لکل فرد بعید الفرض لم یبق قاعدة کلیة لأن أکثرها مستفادة من الإطلاقات دون العمومات اللفظیة اللغویة. (انتهی)از عدم تعلیقه ایشان بر فرمایش شیخ ره روشن می شود که ایشان نیز با مرحوم شیخ در این جهت هم رای می باشد.

۱۳، ص ۸۵) مرحوم خوانساری، (خوانساری، ص ۳۵) مرحوم خوانساری، (خوانساری، ۱۴۲۴، ج۲، ص۵۷۵)[۱] و آیت‌الله زنجانی (شبیری زنجانی، ص ۱۴) اشاره کرد.

مبانی موجود در جریان مقدمات حکمت در عمومات

پیش از ورود به بحث و تبیین ادله‌ی مانعین، شایسته است متذکر شویم که در خصوص عمومات، دو مبنای اصولی قابل‌طرح است:

مبنای نخست: اگرچه دلالت عمومات مستند به وضع است، اما این ادله نیز همانند مطلقات، نیازمند جریان مقدمات حکمت هستند؛ زیرا برای نمونه، ادات عموم همچون «کل» تنها بر تعمیم و شمول افرادی دلالت دارد که از مدخول آن اراده شده است، نه بر تمام افرادی که مدخول قابلیت انطباق بر آن‌ها را دارد. بر این اساس، نخست لازم است با تمسک به مقدمات حکمت، عمومیت مدخول را احراز کرد. (آخوند خراسانی، ۱۴۹۰، ص ۲۱۷) و (نائینی، ج۱، ص۴۴۱) این مبنا که در کتاب «درر الفوائد» از مرحوم شیخ نقل شده و به برخی از اساتید ایشان نسبت داده شده است (حائری، ۱۴۱۸، ج۲، ص۲۱۲) بنا بر نظر آیت‌الله زنجانی، مستلزم آن است که عمومات نیز همانند مطلقات مجرای انصراف باشند (شبیری زنجانی، ص۱۴)؛ چراکه در هر جا که مقدمات حکمت جاری شود، بحث از انصراف نیز مطرح است؛ زیرا انصراف از زمره‌ی نواقض مقدمات حکمت محسوب می‌گردد.

اشکال: این نظریه، هم از حیث مبنایی و هم از حیث بنایی مورد مناقشه است.

- **اشکال مبنایی:** در دلالت عمومات وضعی مانند «کل»، نیازی به جریان مقدمات حکمت وجود ندارد؛ چرا که در عمومات با جریان «اصلِ عدم حذف» و «اصلِ عدم

---

۱. ففيه- مع أنّ الوضع للأعمّ لا ينافي تبادر العيني من جهة الانصراف إلى أظهر الفردين و أشيعهما و هذا كاف في سقوط الاستدلال بها جزماالاجتهاد و التقليد (التعليقة على معالم الأصول لسيد علي قزويني)؛ ص: ۱۳۶، لکن ایشان در جایی دیگر منافی با این مطلب صحبت می کنند و می فرمایند: و توهّم المنع لأجل الانصراف إلى الأفراد الغالبة و هو العقود اللفظيّة و هذا فرد نادر، يدفعه عدم جريان قاعدة الانصراف في العمومات و الجمع المحلّى عامّ و عمومه وضعي.

مجازیت» مراد متکلم به اثبات می‌رسد. برای نمونه، وقتی گفته می‌شود «کل حیوان» اگرچه محتمل است قید «ناطق» حذف شده باشد یا اینکه مراد از «حیوان» به طور خاص، حیوان ناطق باشد، لکن با تمسک به اصل عدم حذف و اصلِ عدم مجازیت کشف می‌گردیم که مراد همان طبیعتِ حیوان است و هیچ قیدی ندارد؛ بنابراین با جریان این دو اصل، مجالی برای جریان مقدمات حکمت باقی نمی‌ماند؛ آری در قضایای مهمله مانند «حیوان کذاست» مقدمات حکمت جاری است که این امر بر خلاف مانحن‌فیه است که با قید «کل» جمله محصوره و معینه گشته است. (حائری، ۱۴۱۸، ص۲۱۰) مرحوم حائری برای تثبیت این مدعا، مثالی نقضی را مطرح کرده و می‌فرمایند: اگر دلالت «کل» نیازمند جریان مقدمات حکمت باشد، لازم می‌آید که در مثال «اکرم العالم مطلقاً» نیز قائل شویم که این جمله به‌تنهایی دلالت بر اطلاق ندارد؛ چرا که اطلاق بر مفهوم «عالم» وارد شده است و باید بگوییم ابتدا لازم است با جریان مقدمات حکمت، مفهوم عالم را کشف کنیم و سپس به کمک قید «مطلقاً»، اطلاق را در خصوص آن معنا جاری نماییم.[1] (همان، ۲۱۲)

- **اشکال بنایی:** به نظر می‌رسد حتی بنا بر این مبنا نیز جریان انصراف در عمومات محل بحث و تأمل باشد؛ چرا که بنا بر مبنای مذکور، مدخول «کل» مجرای مقدمات حکمت و مجرای انصراف است و این بحث ارتباطی با جریان انصراف در خودِ «کل» ندارد؛ زیرا کلام در خود «کل» است، نه مدخول آن؛ آری، نهایتاً با انصراف در مدخول، دیگر نیازی به فرضِ انصراف در «کل» نخواهیم داشت.

۱. و لو لا ذلك لما دل قولنا «اكرم العالم مطلقا» ايضا على الاطلاق اذ الاطلاق ايضا امر وارد على مفهوم لفظ العالم، و المفروض انه مهملة يجتمع مع المقيد. دررالفوائد

مبنای دوم: چنان‌که مشهور معتقدند، دلالت عمومات نیاز به جریان مقدمات حکمت ندارد.[1] از آنجا که مبانیِ مختلف، مرتبط با مباحث الفاظ است و از طرفی اشکالات وارد بر جریان انصراف در عمومات، بنا بر مبنای دوم (عدم نیاز عمومات به جریان مقدمات حکمت) استوار است، بنابراین بحث را بر اساس همین مبنا پیش می‌گیریم.

ادله‌ی قائلین به عدم جریان انصراف در عمومات

۱. دلیل نخست: تنافی میان انصراف و مدلول وضعیِ عمومات

دلالت عمومات مستند به وضع است؛ بنابراین به لحاظ وضعی، شامل تمام افراد می‌شوند و انصراف آن‌ها به برخی افراد خاص، مخالف با جعل و وضع آن‌هاست.

- **پاسخ نخست** (نقضِ این ادعا به واسطه‌ی امکان تخصیص): دلیل مذکور با امکان تخصیص در عمومات نقض می‌شود؛ بدین معنا که چنانچه در عمومات، مخصص متصل وجود دارد و اشکال «استعمال لفظ در غیر معنای موضوعٌ‌له» مطرح نمی‌گردد، به همان بیان می‌توان قائل به جریان انصراف شد. چنان‌که گذشت، حقیقت انصراف همان تقیید است و از نوع مقید لُبّی است که از حیث حکم، همانند مخصص متصل عمل می‌کند.
- **پاسخ دوم** (عدم منافات میان وضع و انصراف): قول به انصراف هرگز مغایر با وضع الفاظ نمی‌باشد؛ چرا که لفظ عام به معنای حقیقیِ خود استعمال شده است و انصراف و اختصاص در مدخول آن شکل گرفته است.

در حقیقت، این پاسخ نوعی التزام به اشکال است؛ چرا که در پاسخ مذکور پذیرفته شده است که انصراف در الفاظ عموم شکل نگرفته، بلکه آن‌ها بر عمومیت خود باقی مانده‌اند؛ بنابراین گویا اصل اشکال مبنی بر مغایرتِ میان انصراف در عمومات و وضع این الفاظ پذیرفته شده است و لذا برای تخلص از این محذور، می‌فرمایند انصراف در مدخول آن‌هاست، نه خود الفاظ عموم.

---

۱. برای بررسی مبانی ر.ک بحوث فی علم الأصول، ج۷، ص۲۰.

- **پاسخ سوم:** نبودن محذور در اراده‌کردن معنای مجازی از عمومات

انصراف عام و اراده‌کردن معنای خاص از الفاظ عموم محال نیست؛ بلکه نهایتاً موجب مجاز است چنانچه بعضی در تخصیص عام - چنانچه حقیقت انصراف نیز نوعی تخصیص است - همین مبنا را پذیرفته‌اند و فرموده‌اند تخصیص عام موجب مجازیّت در معنای عام می‌شود. (صاحب معالم، ۱۳۷۷، ص۱۱۳)

۲. دلیل دوم بر عدم جریان انصراف در عمومات: نداشتن دلیل بر انصراف

از فرمایش بعضی از اعلام چنین استفاده می‌شود که مانع از جریان انصراف در عمومات نبودن دلیل بر آن است.

مرحوم نراقی از استاد خویش نقل می‌کنند که ایشان در مقایسه بین مطلق و عام می‌فرماید: اگر کسی به ما اشکال کند که در حمل بر افراد شایع و جریان انصراف، فرقی بین اطلاق و عموم نیست، این‌گونه جواب می‌دهیم: مطلقات برای عموم وضع نشده‌اند و اما سرّ اینکه در خطابات بر عموم حمل می‌شوند این است که غرض از کلام افاده و استفاده است و این غرض با حمل کلام بر عموم حاصل می‌شود نه حمل بر ابهام، از طرفی برای حصول این غرض، الزاماً لازم نیست مطلق را حمل بر استغراق کنیم؛ بلکه صرفاً با حمل بر افراد شایعه نیز غرض حاصل است و لذا وجهی برای حمل بر استغراق نداریم، اما در عمومات این‌گونه نیست چرا که دلالت عموم بر استغراق مستند به وضع است و لذا رفع ید از این معنای وضعی، تخصیص است که نیاز به دلیل دارد. (نراقی، ۱۴۱۷، ص۷۷۹)

با توجه به این عبارت که می‌فرمایند: برای تخصیص و رفع ید از معنای وضعی نیاز به دلیل داریم؛ روشن می‌شود که در نظر ایشان از جهت ثبوت مانعی از انصراف در عمومات نداریم و تنها مانعِ متصور، مانع اثباتی است.

مناقشه در این دلیل

اگر چه بخشی از مدعا یعنی تحقق انصراف در مطلقات تمام است اما - علاوه بر تناقضی که در کلام ایشان به نظر می‌رسد - مواردی از مناقشات وارد است.

اشکال اول: وجه شیوع و سریان در مطلقات چیزی نیست که ایشان فرموده است «افاده و استفاده در کلام متوقف بر حمل کلام بر شیوع و سریان است» تا در نتیجه بفرمایند این غرض با حمل بر افراد شایع نیز حاصل است، بلکه شیوع و سریان مستند به حکم عقل می‌باشد که همه افراد را مساوی در وفاء به غرض می‌داند، (نائینی، بی‌تا، ج۱، ص۵۱۹) و در نتیجه همه افراد را به طور مساوی مشمول مطلق می‌داند.

مناقشه دوم: این مطلب «در مطلقات با توجه به اینکه حمل بر افراد شایع در حصول غرض کافی است، لفظ را بر همان افراد شایع حمل می‌کنیم» تمام نیست چرا که اگر چه غرض از تکلم با حمل لفظ بر افراد شایع نیز حاصل می‌شود، اما با وجود صلاحیت لفظ برای اخذ به جمیع افراد و حصول غرض با حمل بر شیوع، وجهی برای حمل بر افراد خاص نداریم و ترجیح بلامرجح است و اگر گفته شود خود این شیوع و سریانِ بعضی افراد، دلیل حمل بر افراد شایع می‌شود در این صورت مناقشه‌ی سوم بر کلام ایشان وارد می‌شود.

مناقشه سوم: ایشان در مورد عمومات این‌گونه فرمودند: «حمل عام بر خاص، تخصیص است و نیاز به دلیل دارد» در حالی که چنانچه شیوع و کثرت بعضی از افراد دلیلِ حمل مطلق است بر خاص، دلیل حمل عام بر خاص نیز می‌باشد و از ناحیه دلیلیّتِ شیوع و سریان، فرقی بین این دو مورد نیست - الا اینکه گفته شود در عمومات مبتلا به مانع هستیم، یعنی تنافی بین وضع و انصراف؛ لکن این مسئله همان اشکال اول بر جریان انصراف در عمومات می‌باشد که در صفحات قبل مطرح و بررسی شد -

تا کنون روشن شد مانعی برای جریان انصراف در عمومات نداریم. مرحوم خویی حکم‌کردن به جریان انصراف در مواردی از روایات را، دلیل بر مدعا می‌دانند. (خوئی، ۱۴۱۸، ج۱۳، ص ۸۵) یعنی می‌توان قول علما را بر جریان انصراف در روایت زیر، دلیل بر صحت انصراف در عمومات دانست.

مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عَلِيِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ بُكَيْرٍ قَالَ سَأَلَ زُرَارَةُ أَبَا عَبْداللَّهِ (ع) عَنِ الصَّلَاةِ فِي الثَّعَالِبِ - وَ الْفَنَكِ وَ السِّنْجَابِ وَ غَيْرِهِ مِنَ الْوَبَرِ - فَأَخْرَجَ كِتَاباً زَعَمَ أَنَّهُ إِمْلَاءُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَنَّ الصَّلَاةَ فِي وَبَرِ كُلِّ شَيْءٍ حَرَامٍ أَكْلُهُ فَالصَّلَاةُ

فِی وَبَرِهِ وَ شَعْرِهِ وَ جِلْدِهِ - وَ بَوْلِهِ وَ رَوْثِهِ وَ کُلِّ شَیْءٍ مِنْهُ فَاسِدٌ - لَا تُقْبَلُ تِلْکَ الصَّلَاةُ... الحدیث. (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج۴، ص ۳۴۵)

یکی از موانع نماز، پوشیدن «مالایوکل لحمه» می‌باشد که از روایت ابن بکیر استفاده می‌شود. عنوان مذکور در روایت، از عناوین عام «کل» است و فی‌نفسه شامل انسان نیز می‌شود؛ ولی فقها آن را منصرف از انسان می‌دانند و فتوای به جواز نماز در لباسِ منسوج از موی انسان می‌دهند.

مناقشه در استناد به روایت

ممکن است دلیل عدم اخذ به عمومِ روایت، نکته‌ای غیر از انصراف باشد، چنانچه اساساً عده‌ای تصریح به این مطلب کرده‌اند. شهید ثانی دلیل عدم اخذ به روایت را ضعف سند و نیز عدم امکان التزام به مدلول آن می‌دانند (شهید ثانی، ۱۳۸۰، ج۲، ص۵۵۳) نه انصراف و شیخ بهایی می‌فرمایند: دلیل عدم اخذ به روایت، تخصیص آن به وسیله سایر روایات می‌باشد (شیخ بهائی،۱۳۹۸، ص۱۸۴) اما اینکه مراد از این ادله چیست بیانی ندارند.

ادله‌ای را که می‌توان به عنوان مخصص روایت ابن بکیر قرار داد این روایات است.

۱ - مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِ بْنِ الْحُسَیْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِیِ بْنِ الرَّیَانِ بْنِ الصَّلْتِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا الْحَسَنِ الثَّالِثَ (ع) عَنِ الرَّجُلِ یَأْخُذ - مِنْ شَعْرِهِ وَ أَظْفَارِهِ ثُمَّ یَقُومُ إِلَی الصَّلَاة - مِنْ غَیْرِ أَنْ یَنْفُضَهُ مِنْ ثَوْبِهِ فَقَالَ لَا بَأْسَ. (حر عاملی، ۱۴۱۶، ج۴، ص۳۸۲، بَابُ جَوَازِ الصَّلَاةِ فِی ثَوْبٍ یعْلَقُ بِهِ مِنْ شَعْرِ الْإِنْسَانِ وَ أَظْفَارِه)

۲- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِ بْکِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِیِ بْنِ الرَّیَانِ قَالَ: کتَبْتُ إِلَی أَبِی الْحَسَنِ (ع) هَلْ تَجُوزُ الصَّلَاة - فِی ثَوْبٍ یَکونُ فِیهِ شَعْرٌ مِنْ شَعْرِ الْإِنْسَان - وَ أَظْفَارِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَنْفُضَهُ وَ یُلْقِیَهُ عَنْهُ فَوَقَّعَ یَجُوزُ. (همان)

بنا بر این با توجه به این وجوه روشن می‌شود، فرمایش مرحوم خوئی مبنی بر اعتقاد اصحاب به انصراف روایت ابن بکیر از انسان، ناتمام است؛ بلکه وجه عدم شمول این روایت نسبت به انسان، ممکن است هرکدام از این وجوهی باشد که بیان شد.

یکی از اموری را که می‌توان شاهد بر جریان انصراف در عمومات دانست، تعریف بزرگان از انصراف می‌باشد؛ زیرا عده‌ای در تعریف انصراف، بحث از معنای موضوع له را مطرح کرده‌اند که وجود معنای موضوع له با عمومات سازگار است. (صدر، ۱۴۱۷، ج۷، ص۵۲۷؛ بحرانی، ج۱، ص۳۷۷)

جریان انصراف در اطلاق مقامی

شاید بتوان گفت، اولین کسی که این مبحث را مطرح کرده است آیت‌الله زنجانی باشد و تنها در دو سه مورد از کلمات اعلام در موردی این‌گونه تعبیر شده است: اگر چه اطلاق لفظی دلیل منصرف به کذاست اما اطلاق مقامی ثابت است. (حکیم، ۱۴۱۶، ج۶، ص۷۸؛ حائری، ۱۴۲۰، ص۱۴۰)[1] بنا بر این شاید بتوان گفت، این جمله دلالت بر این دارد که متکلم معتقد است انصراف در اطلاق مقامی جریان ندارد، اما آیت‌الله زنجانی تصریح به جریان انصراف در اطلاق مقامی می‌کنند و در بحث از رضاع و مقدار شیردادنی که موجب محرمیت می‌شود می‌فرمایند: اگر چه بعضی از ادله نسبت به مقدار شیردادن اطلاق مقامی دارند لکن ما تمسک به اطلاق مقامی را نیز در اینجا تمام نمی‌دانیم، چون ارتکاز عرفی وجود دارد که برای مادر شدن باید مقدار معتنابهی شیر بدهد؛ مثلاً به‌اندازه‌ای که استخوان محکم شود یا گوشت بروید؛ لذا با توجه به این ارتکاز عرفی، نمی‌توان گفت اطلاق مقامیِ ادله تمام مراتب شیردادن را شامل می‌شود چرا که نسبت به این مراتب انصراف یا شبهه انصراف وجود دارد. (زنجانی، بی‌تا، ج۱۴، ص۴۷۱۱)

---

۱. و دعوى الانصراف الى الفريضة أو خصوص اليومية – كما عن الحدائق – ممنوعة بنحو يعتد بها في رفع اليد عن الإطلاق و لو سلم، فقد عرفت مكرراً أن مقتضى الإطلاق المقامي إلحاق النوافل بالفرائض فيما يجب و ما يستحب، فما عن السيد (ره) في (محمدياته): من التخصيص بالفرائض غير واضح.حكيم، مستمسک، ج ٦، ص٧٨
و كيف كان، فدلالة إطلاقه على عدم لزوم سجدتي السهو واضح، سواء لم يفرض الانصراف إلى خصوص نفي الإعادة كما هو الظاهر فالإطلاق لفظيّ، أو فرض الانصراف إلى الإعادة فالإطلاق مقامي حيث لم يذكر في المقام إلّا عدم لزوم الإعادة مع أنّ التنبيه على وجوب سجدتي السهو إن كان واجباً ينبغي أن يكون في هذا المقام و الإطلاق المقاميّ الّذي حقيقته السكوت في مقام البيان يدلّ على عدم الوجوب.خلل الصلاة و أحكامه (للحائري)، ص ١٤٠

اگر چه مانعی از تحقق انصراف در اطلاق مقامی وجود ندارد؛ ولی با توجه به اینکه در اطلاق مقامی استناد به لفظ وجود ندارد؛ بلکه عدم الفاظ است که سبب اطلاق می‌شود، موجب می‌شود بعضی از مناشیء انصراف که با وجود لفظ در ارتباط‌اند مانند: کثرت استعمال، محقق نشوند.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که دوگانه‌انگاری غیرموجه میان عمومات و مطلقات در مسئله‌ی انصراف، صحیح نیست. نقد و بررسی دیدگاه‌های مخالف جریان انصراف در عمومات، حاکی از آن است که دو اشکال اصلی مطرح‌شده (تنافی با مدلول وضعی و لزوم اثبات تخصیص) فاقد وجاهت علمی است؛ چراکه انصراف، نه به معنای تغییر در مدلول وضعی، بلکه کاشف از ارتکازات عرفی است که در زمانِ شنیدنِ کلام، دامنه‌ی مصادیق را به ذهنِ عرف محدود می‌سازد. از این رو، دلیلی برای حصرِ این پدیده در دایره‌ی مطلقات وجود ندارد و عمومات نیز به عنوان مجرای اصیل انصراف، پذیرفتنی هستند.

علاوه بر این، تحلیلِ «اطلاق مقامی» و واکاوی ارتکازات عرفی در این زمینه، نشان داد که انصراف، فراتر از الفاظ، در مقامِ بیان و در ساحتِ اطلاق مقامی نیز حضور دارد. بر این اساس، دستاورد نهایی این پژوهش آن است که انصراف، پدیده‌ای سیال و تابع «فهم ارتکازیِ عرف» است و در هیچ‌یک از سه حوزه‌ی اطلاقات، عمومات و اطلاق مقامی، محدود به چارچوب‌های سخت‌گیرانه‌ی اصولی که منجر به نفی کارکردِ انصراف شود، نخواهد بود. در نتیجه، فقیه در فرایند استنباط، نه تنها مجاز، بلکه ملزم به لحاظ ارتکازات عرفی تحت عنوان «انصراف» است تا از تحمیل دلالت‌های غیرعرفی بر نصوص شرعی اجتناب ورزد.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمدکاظم، ۱۴۹۰ق، کفایة الأصول (طبع آل‌البیت)، قم: مؤسسة آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲. آملی، محمدتقی، ۱۳۸٤ق، مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی، بی‌جا: بی‌نا.
۳. ابن ادریس حلی، ۱۴۱۰ق، السرائر، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعة لانتشارات جامعه مدرسین.
٤. امام خمینی، روح‌الله، ١٤٣٤ ق، کتاب البیع، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
٥. حلی، شیخ حسین، ١٤٣٢ق، اصول الفقه، قم: مکتبة الفقه و الاصول.
٦. حائری، عبدالکریم، ١٤١٨ق، دررالفوائد، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۷. حائری، شیخ مرتضی، ١٤٢٠، خلل الصلاه، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۸. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۱۶ق، وسائل‌الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۹. حکیم، محسن، ۱۴۱۶ق، مستمسک العروة الوثقی، قم: دارالتفسیر.
۱۰. خوئی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۸ق، موسوعة الإمام الخوئی، قم: مؤسسه إحیاء آثار الإمام الخوئی.
۱۱. شبیری زنجانی، موسی، بی‌تا، کتاب النکاح، قم، موسسه پژوهشی رای پرداز.
۱۲. روحانی، محمد، ۱۴۱۳ق، منتقی الأصول، بی‌جا، چاپ الأمیر.
۱۳. شهید ثانی، زین‌الدین، ۱۳۸۰ش، روض‌الجنان فی شرح إرشاد الأذهان (ط - الحدیثة)، دفتر تبلیغات اسلامی.
١٤. شیخ انصاری، مرتضی، ۱۴۱۵ق، کتاب الطهارة، قم: المؤتمر العالمی.
١٥. شیخ بهایی، محمد بن حسن، ۱۳۹۸ق، الحبل المتین فی أحکام الدین، قم: بصیرتی.
١٦. حسن بن زین‌الدین، ۱۳۷۷، معالم‌الدین و ملاذ المجتهدین، قم: موسسه فقه.
۱۷. صدر، محمدباقر، ۱۴۱۷ق، بحوث فی علم الأصول، (تقریرات سید محمود هاشمی شاهرودی) قم: مؤسسه دائرةالمعارف.
۱۸. طباطبائی قمی، سید تقی، ١٤٣٢ق، الغایة القصوی فی تعلیقة الی العروة الوثقی، قم، محلاتی.
۱۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۴ق، تذکرة الفقهاء، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۲۰. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، قواعد الأحکام، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۱. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۳ق، مختلف الشیعة، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۲. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۴۱۲ق، منتهی المطلب، مشهد: آستان قدس رضوی.
۲۳. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۷ق، المبسوط فی فقه الامامیه، تهران: مکتبة المرتضویه.

۲۴. قزوینی، سید علی، ۱٤۲٤ق، ینابیع الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، قم: مؤسسة النشر الإسلامی.
۲۵. کاشف‌الغطاء، حسن، ۱۴۲۲ق، أنوار الفقاهة، نجف اشرف: مؤسسه کاشف‌الغطاء.
۲٦. محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۳۶۴ش، المعتبر فی شرح المختصر، قم: مؤسسه سیدالشهدا.
۲۷. محقق حلی، جعفر بن حسن، ۱۴۱۳ق، الرسائل التسع، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی (ره).
۲۸. مؤمن قمی، محمد، ۱۴۱۹ق، تسدید الأصول، قم: انتشارات جامعه مدرسین.
۲۹. نائینی، محمدحسن، بی‌تا، أجود التقریرات، قم: کتاب‌فروشی مصطفوی.
۳۰. نراقی، احمد بن محمدمهدی، ۱۴۱۷ق، عوائد الأیام فی بیان قواعد الأحکام، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۱. نراقی، احمد بن محمدمهدی، ۱۴۱۵ق، مستند الشیعة فی أحکام الشریعة، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
۳۲. همدانی، رضا، ۱۳۷۶ش، مصباح الفقیه، قم: مؤسسة الجعفریة.
۳۳. مجله تا اجتهاد (وابسته به مؤسسه فقهی امام محمدباقر علیه‌السلام)، پیش‌شماره یازدهم.
۳٤. تالار علمی فقاهت، حقیقت اطلاق در اصول فقه و نقد مبنایی بحث رفض القیود و جمع القیود. تقریرات درس خارج استاد سید جواد شبیری زنجانی. مقرّر: مسعود عطار منش.